

بجانب پیش که گفتا بوقت عظیم و محبت قریب که دم بر نیارم و درم  
بر نیارم مگر آنکه که سخن نغمه شود بر عادت مألوف و طریق موش  
که از زدن دل دوستی بجلست و گفتار بن سحلت و خلاف  
راه صواب و تقصیر و لولایا که ذوالنهار علی در نیامد و زبان  
سحری در گام بیت زبان در دهان ای خردمند صحبت بگنید  
در رخ صاحبان جو در سینه باشد چه دانند که جو جو خوش است هر چه صانع  
با بیگانه اگر چه پیش فرزند خاموشی در دست بوقت محبت  
آن که در سخن گویند و جو جو طیره عقل است دم زویش  
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی **فایده** زبان از مکالمه  
او در گذردن وقت نداشتیم و روی از خاندان او گردانید  
مرغ نداشتیم که ما موافق بود و وقت صادق **بیت** جو جنب  
آوری با کسی بر سینه که از وی کزیرت بود یا کزیرت بگم ضرورت  
سخنی گفتیم و تفریح آن صبر که بیرون رفتیم در فصل بر سینه که  
صوت بزده آرامیده بود و جوی و او ان و در رسید  
بیراهن بر کشته بر درختان چون جامه عیب رنگ بختان  
عاطف

دو ندرک

چاره

دیوان صحبت

اول

اول از دجست ماه جلانی لبان کوسیده بر نیار قضا بملک بر  
آرمز فاده لایلی مجور قاف بر غزایش صد غصه ان مشید را نیتناه  
با یکی از دوستا اتفاق سکت افقاد موصح خوش و خرم و خندان  
دلکش در غم گفتی زنده بر نیار حالش بخته است و عقده ترا  
از با کوشن حد او خنده روضه ما غم حاصل سال و حشر  
سبح طیر ما موزون این بر از لاله های رنگارنگ وین بر از  
میوه های تو کون باد در سایه درختانش گستر این سده  
فرض بوقلمون **آه** که خاطر ما از آمدن برای نشستن غالب  
آمد بدش در این کل در جهان و سنبل و صبر آن فرام آورده  
و رغبت شهر کرده گفتیم کل ستار اجناس که در این نقایب نیاند  
و عهد کستان او فایده و حکما گفتند حوجه نباید در دستیک  
نشاید گفتا طریق چیست گفتیم برای نعت ناظران و نعت  
خاطر آن کتاب کاشان توانم تصنیف کردن که با دختر کز بر او  
او دست نطاول نباشد و کز درین زمان عیش زینش را  
بگوش حرف مبتدل نکند چه کار آیدت ز کل طایفه  
نیتا سید

بوداق  
سیاه عبیر بر نیتا ماریه  
بیت کج  
دولمش بوغن صریح  
تارک دین آملی  
ادار اول روضه بودوه

سلطان برین

عهد نامه

سرور

کونک

حرف کور این حقیقی

بجز صفت